

اندیشه سیاسی طالبوف تبریزی

رضا اکبری نوری*

پیشگفتار:

همانند همه جوامع خاوری، در ایران نیز آشنایی بانمادها و اندیشه‌های غرب پیش در آمد دگرگونی ذهنی شد. این دگرگونی ذهنی در دوران تحول تاریخی از اصلاحات میرزا تقی خان تا اصلاحات سپهسالار به شیوه‌ای تازه، رفته رفته شکل گرفت. باور به دانش کلاسیک در هم شکست و کمابیش آشکار شد که بسیاری از اصول پیشینیان پایه بر آب دار دو بیشتر چیزهایی که درست می‌نماید ناقص و ابتدایی است. در پیینه فلسفه و سیاست، مفاهیم تازه غربی شناخته شد و در آرای اهل مدرسه و نفی سنت حکومت آشکار اسخن گفته شد. در همه زمینه‌ها، این نگرش عقلی و تحقیقی به چشم می‌خورد. بر سر هم بنیان اندیشه پیشینیان سست شد، تحول ذهنی تازه‌ای در جهت توجه به عقل محض بروز کرد و به دانش تحقیقی باور پیدا شد؛ دانشی که پایه‌اش بر تجربه عینی بود و پیوند آدمی با جهان هستی در اصالت عمل و اختیارات او دانسته شد. این نظر با گذشت زمان گسترش پیدا کرد. البته باید توجه داشت که آن دگرگونی ذهنی تنها در دانش آموزان و اندیشمندان که شمارشان اندک بود پیدا شد و هنوز به پیکره اجتماع راه نیافته بود. دیگر طبقات، بویژه توده مردمان همچنان اسیر باورهای گذشته بودند. بدین سان

فاصله‌ای ژرف میان طبقه روشنفکر و دیگر مردمان پدید آمد. اما وضع طالبوف در این میان چگونه بود؟ او نیز از این بازار بهره‌فراوان برد و سخت زیر تأثیر مدنیت و جنبش عقل‌گرای باختر زمین قرار گرفت. در واقع نقطه حرکت او این تعقل تازه است؛ ولی از آنجا که او مسلمان است و به اسلام راستین ایمان دارد زمانی که به اسلام نیز نگاه می‌کند دیدگاه او دیدگاهی تعقلی است و بر آن است که با این ابزار، دین را از او هام بپیراید. نکته در خور توجه این است که طالبوف خردباوری و مدنیت نو را در برابر اسلام و دین نمی‌گذارد، بلکه در آثارش مصادیق نهفته در مدرنیسم از جمله خردباوری را متمم دین و شرع می‌داند و سبب پویندگی و بالندگی آن.

بنابر این معیار ما در سنجیدن اندیشه‌های طالبوف، گرایش او به سیاست عقلی است. زمینه این بررسی نیز کتابها و نامه‌های اوست. اما به این نکته مهم نیز بی‌توجه نخواهیم بود که طالبوف حتی هنگامی که از عقل و خرد سخن می‌گوید، متکی بر قرآن و سنت نیز هست.

شالوده اندیشه طالبوف:

طالبوف به پیروی از عقل باوران و در دفاع از قانون علیت

«گرداننده جهان و مدیر کارخانه امکان، عزم بشری نیست، سابقه نامعلوم یا تقدیر الهی است.»^۸
 آموزمینه دگر گونی شالوده اندیشه‌های او تنها فلسفه تازه باختر زمین نیست. هنگامی که می‌گوید «عالم حادث است و کل حادث متغیر»،^۹ اثر فرهنگ اسلامی را می‌بینیم، هر چند این باور، ویژه حکیمان و فیلسوفان اسلامی نباشد.
 مارکوس قیصر روم و حکیم رواقی نیز بر اندیشه‌های طالبوف اثر گذار بوده است، چنان که پندنامه‌وی را نیز به فارسی برگردانده است.

یکی از زیباترین بحثهای طالبوف درباره ادیان است که در اینجا گذری کوتاه بر آن خواهیم داشت. از آنجا که طالبوف پیرو مشرب عقلی است توجه او به جوهر ادیان است و همه ادیان در چشمش برابرند. می‌گوید:

«اگر ناشرین ادیان مبعوثین من هستند، پس همه حق گویند و طریقه واحده پویند. و اگر دیگران با عناوین مختلفه خدای خواهند و خالق می‌جویند، چون جز من خدای دیگر و خالق مکرر نیست، البته مقصود و مرجع توجه آنها باز منم.»^{۱۰}

بحثی که طالبوف در اینجا می‌گشاید بسیار اهمیت دارد. او به بطلان قطعی نظر نمی‌دهد، بلکه از آن رو که ادیان به گونه‌ای از بوتۀ آزمایش بیرون آمده‌اند و کار در مورد آنها به تکافوی ادله رسیده است، بنابراین در کنار یکدیگر قابل پذیرش‌اند؛ یعنی عقل منطقی و فلسفی در مورد آنها نظر به بطلان قطعی نمی‌دهد.

در مرتبه دیگر طالبوف از حق سخن می‌گوید و اینکه

○ شرایط مدینه فاضله‌ای که طالبوف در ذهن خود پرورانده، زاده دانش و فن تجربی است؛ چنین می‌پندارد که با پیدایش عناصر طبیعی و افزایش ابزارهای ارتباط، آدمی معنی وقت و نیکبختی و فیض را می‌فهمد، از زندگی خود بهره می‌گیرد، به کنه ماهیت خود پی می‌برد و هدر دادن وقت را هدر دادن ثروت، حیثیت و مذهب می‌داند.

می‌نویسد: «آدمی از دیگر جانوران بدان ممتاز است که جوای سبب می‌شود و از پی اکتشاف حقایق اشیاء برمی‌آید. و انسان از آن روز انسان شد که چون و چرا گفتن و ماهیت همه چیزی را جستن گرفت»^۱ و نیز «هر کس بگوید در دایره حکمت سؤال نیست گمراه است و آنچه قابل سؤال نیست حکمت نیست.^۲ تعبّد و تقلید کور کورانه انسان را در تاریکی جهل و ظلمت عصبیت گمراه می‌کند.

همچنین می‌گوید: «حق سبحانه و تعالی خلقت آدمی را بر آن داشته است که همیشه از پی دانستن اسباب هر چیز برآید و زبان از بهر برسیدن هر چیز بگشاید.»^۳

شرایط مدینه فاضله‌ای که طالبوف در ذهن خود پرورانده، زاده دانش و فن تجربی است؛ چنین می‌پندارد که با پیدایش عناصر طبیعی و افزایش ابزارهای ارتباط، آدمی معنی وقت و نیکبختی و فیض را می‌فهمد، از زندگی خود بهره می‌گیرد، به کنه ماهیت خود پی می‌برد و هدر دادن وقت را هدر دادن ثروت، حیثیت و مذهب می‌داند.

طالبوف پس از اینکه از ترقی و پیشرفت و ارزش وقت و پس ماندگی فرهنگی در ایران، سخن می‌راند می‌پرسد مگر بنیان پاک اسلام «اطلبو العلم من المهد الی الحد نیست؟»^۴

در بحث قوانین زندگی طالبوف زیر تأثیر فلسفه تکاملی است. جوهر زندگی را در تنازع بقا و انتخاب آنسب می‌داند. «عالم حیات بنابراین دریای بیکرانی است که جزر و مدش کشمکش دائمی است».^۵ لذا قانون مجاهده [برای] حفظ وجود از اصول طبیعی است. در پایان به این باور می‌رسد که جنگ امری است طبیعی نه ساختگی و عارضی و آن را برآیند برخورد منافع انسانها و ملتها می‌داند و پدیده‌ای می‌پندارد که همیشه بوده است و خواهد بود. می‌گوید:

«صلح و سلم عالم موقتی است، جنگ و مقاتله دائمی است و طبیعی^۶ و نیز تا بشر بوده حرص غلبه بر دیگری نیز بوده هست».^۷ در این سخن، طالبوف نگهداری نفس را انگیزه نیرومند زندگی و قدرت طلبی و سودجویی را از عوامل محرک و سازنده بشر می‌داند ولی این قدرت طلبی امری طبیعی نیست بلکه از پدیده‌های اجتماع است. همچنین برداشتی که طالبوف از همیشگی بودن جنگ و ازلی بودن خونریزی دارد پنداری است هابزی که انسان را در وضع طبیعی و پیش از قرارداد اجتماعی می‌بیند؛ روزگاری که سراسر آشفته‌گی و تجاوز و کشتار بوده است.

طالبوف بر این باور است که گشودن راز دهر از اندیشه

بشر بیرون است. می‌گوید:

طالبوف حد و حق بینی انسان را به دو بخش می‌کند: «یکی راجع به روح است و دیگری درباره جسم. قوانینی که راجع به روح است واضح آنها انبیای عظام هر عصر است که به صورت وحی و الهام به نام شرع به امت خودشان تبلیغ نموده‌اند. اما قوانینی که راجع به جسم است عبارت از تعیین حقوق و حدود است که عقلا و حکمای يك ملت بر طبق اقتضای وقت و اطوار ملیّه و هیئت جامعه خود به عنوان مدنی و سیاسی وضع می‌کنند.»^{۱۵}

بنابراین تشخیص درجات حقوق و حدود را شرع و قانون با هم معین می‌کنند. از دید طالبوف، شرع از راه قانون می‌تواند از بسیاری از گناهان جلوگیری کند مانند شراابخواری و... همچنین قانون می‌تواند هر گونه قمار را ممنوع کند و متمرّد را حد بزند و تنبیه کند. قانون مقتدر است. می‌تواند اداره محلیّه را به دست بگیرد و بر آن نظارت کند و همچنین می‌تواند به اجرای جمیع اوامر شرع شریف واریسی بکند.^{۱۶}

آنچه از این گفتار افزون بر متمم بودن قانون برای شرع برمی‌آید این است که طالبوف به ظاهر برای قانون قدرت و ضمانت اجرا قائل است. به واقع قانون از این دیدگاه می‌تواند ضمانتی برای اجرای اوامر شرع شریف باشد.

در زمینه روابط دولتها، طالبوف مخالف هر ج و مرج و درگیری ملتها با یکدیگر است و بر ضرورت تشکیل يك سازمان بزرگ جهانی پافشاری می‌کند. جهان بینی طالبوف که از مکتب انسان دوستی مایه می‌گیرد، آمیزه‌ای است از اندیشه ترقی، خوش بینی و برخی مفروضات غیر واقعی. او برای از میان رفتن آشوب و کشمکش کشورها در جامعه جهانی پیشنهاد می‌کند:^{۱۷}

۱- کشورهایی که خود را متمدّن می‌خوانند از نیرنگ‌های سیاسی دست بشویند؛

۲- از دستبرد به حقوق ملل ضعیف دست بردارند و انسان بشوند؛

۳- حق را در معنی خود بشناسند؛

۴- کنفرانس کبیری برپا دارند و منشوری بنویسند که اساس روابط خود را با ملل آسیا و مسلمان به راستی و صداقت و رضایت طرفین و مردم دوستی بگذارند؛

۵- ممالک بی قانون را به وضع قانون اساسی مجبور کنند؛

۶- اسباب خلع سلاح عمومی را فراهم آورند و اتباع را از زیر بار مالیات که بیرون از حوصله فقر است برهانند؛

۷- سپس روی کره زمین و در ملتها جهان فدراسیون

○ از دید طالبوف، شرع از راه قانون می‌تواند از بسیاری از گناهان جلوگیری کند مانند شراابخواری و... همچنین قانون می‌تواند هر گونه قمار را ممنوع کند و متمرّد را حد بزند و تنبیه کند. قانون مقتدر است؛ می‌تواند اداره محلیّه را به دست بگیرد و بر آن نظارت کند و همچنین می‌تواند به اجرای جمیع اوامر شرع شریف واریسی بکند.

همه ادیان حق می‌گویند. نمی‌توان گفت که طالبوف معنای این جمله را چنان که در زیر می‌آوریم دریافته بوده است، اما این معنا از آن برمی‌آید.

این دیدگاه کسانی است که به ادیان به گونه سیستمی نظر می‌کنند نه به پاره‌های مجزّاشان. بنابراین در کنار حق مطلق قائل به حق آشاری یا «حق برای...» هستند؛ و این حقانیت، هدایت و رهایی در پی دارد. برای هر کس که به دینی باور دارد آموزه‌های آن دین برای او حق است و برای هدایت او به کار آید.^{۱۱} این دیدگاه سرانجام به پلورالیسم دینی می‌رسد و پلورالیسم با این دیدگاه در عرصه ادیان به گونه‌ای طبیعی می‌روید. در بحث آزادی به این گفتار باز خواهیم گشت.

در بحث مذاهب طالبوف با تکیه بر آرای ار نست رنان پیش می‌راند و نظر او را با تأیید خویش بدین گونه می‌آورد: اگر کسی بخواهد به کتاب منزل اعتقاد پیدا کند آن فقط قرآن است، زیرا این کتاب بی تحریف به زمان ما رسیده و در حضور مبعوث آن ثبت شده است که خود را بشری مثل دیگران معرفی می‌کرده و در هیچ جا به احیای اموات دعوی نمی‌کند و میان زمین و آسمان خود را مصلوب نمی‌دارد، و بعد زنده نمی‌شود و دعوی الوهیت نمی‌کند. باز از قول رنان می‌گوید: «دین حق آن است که عقل او را قبول کند و علم او را تصدیق بکند.»^{۱۲}

در اندیشه انتقادی طالبوف انسان دارای اختیار و اراده است؛ او هاتف فلسفه کار و عمل آدمی است. مردانی چون امیر تیمور و نادر و امیر کبیر و بیسمارک مرهون عزایم راسخه خود بودند.^{۱۳} از حکیمی می‌آورد که: در جنب عزم بشری محال، محال است.^{۱۴}

کبیری بعنوان جمهوریّت سرخ تشکیل دهند که در آن جهانیان همچون يك خانواده اعضای یکدیگر گردند.

گستره فکری طالبوف در باب انسان و ارزشهای متعالی او جای ستایش دارد. آنچه طالبوف بعنوان جامعه فاضله آرمانی اش در سطح بین المللی می شناسد و می شناساند جامعه ای است یکسره اخلاقی و پیشنهادهای او نیز اخلاقی است.

از نکات دیگری که طالبوف بدان توجه دارد روح زمانه است و فلسفه تاریخ. در این گفتار او تنها زیر تأثیر باکل (H. T. Bukle - 1821-1863) مورخ و فیلسوف انگلیسی است. در واقع باور او این است که وضع جغرافیایی، آب و هوای هر سرزمین و باورهای هر ملت زمینه تاریخ آن را می سازد؛ از این رو نیاز و دشواری زندگی را سبب شکوفا شدن استعدادها و به خلایق رسیدن نیروهای درون انسان می داند که پیامدش وضع قوانین، استقرار آزادی و سرانجام اطمینان یافتن از امنیت مال و جان است. پس از آن، هر مانع خود به خود از میان برداشته می شود. او سبب پیشرفت دولتهای متمدن را مبارزه با سختی ها می داند و می گوید ایرانیان نیز اگر به این راز پی نبرند و نیرویی انگیزشی که آنان را به ترقی رهنمون شود در خود ایران پدید نیاید، کشور ماراه فروپاشی در پیش خواهد داشت.^{۱۸}

سبب آشنایی طالبوف با «باکل»، می تواند برگردان آثار او به زبان روسی باشد که طالبوف توانسته است از آن سود برد؛ و اینکه زیر تأثیر او قرار دارد شاید خردگرایی و حکمت تعقلی باشد که «باکل» پیرو آن است.^{۱۹} وی آزادی را نیز پدیده ای عقلی می شمارد و آفت عقل را «جهل و ابهامات ذهنی» می داند.^{۲۰}

سرانجام اینکه طالبوف سخت زیر تأثیر مدنیت تازه است و باور به جهان گیر شدن آن دارد و اینکه آموزه های آن - چه فنی و چه اجتماعی - باید در جای جای جهان آموخته و دانسته شود. اما چنان که در این فصل دیدیم و در فصول دیگر نیز اشاره هایی بدان خواهد شد او با تسلیم شدن در برابر همه آموزه های تمدن غربی سخت مخالف است بویژه بدیهیهای موجود در غرب را سخت نکوهش می کند. تربیت دینی در او اثر فراوانی دارد و باورمند به امور دینی است، ولی از منظرگاه عقل و پیراستن دین و شرع از او هام.

سه مفهومی که طالبوف به آنها اشاره می کند و در جای جای گفته ها و نوشته هایش بر آنها تکیه می زند عبارت است از: ۱- مدنیت ۲- کلتور (فرهنگ)

۳- سولزاسیون (تمدن)

طالبوف مدنیت را به معنای معاونت به کار می برد، کلتور (فرهنگ) را به معنای تربیت و سولزاسیون (تمدن) را به معنای تهذیب اخلاق.^{۲۱}

چنان که دیده می شود هیچ يك از این سه تعریف دقیق نیست و حتی معنای آنها، چنان نیست که طالبوف به دست می دهد؛ ولی به هر رو امکان زیستن را در گرو پذیرش آنها می داند. اما اشاره می کند که در یادگیری اینها «باید مراقب باشی تا که هویت ملی خویش را همواره حفظ کنی و جز علم و صنعت و نظم ملک چیزی استعاره نکنیم. مبدا تمدن مصنوعی با وحشت واقعی آنها تو را پسند افتد بلکه باید در همه جا و همه حال ایرانی باشی.»

وضع ایران از نگاه طالبوف

طالبوف در کتاب سیاست طالبی در بخش مقاله ملکی، وضع ایران را چنین بیان می کند:

«نمی دانید چقدر متأثر و متحیرم که چرخ اداره مرکزی ایران چگونه تا این درجه از کار افتاده. و این ملت مستعده را، که سر نوشت اینها سپرده این اداره است، چرا اینقدر مظلوم نموده، بلادی که پنجاه سال قبل گلستان آسیا معدود می شد، حالا قبرستان است. امنیت سلب، اطمینان جان و مال معدوم، نصف اهالی نوکرباب و فراش یا اجامر و او باش، حکام ظالم و رشوه خور، اکثر ملاها بی دین و عمل. سایر طبقات «کالانعام بل هم اضل». معاریف این ملت که معروف دنیا بودند مگر نسلشان منقطع شده؟ اگر نه، چرا بنی نوع بر خود و ابنای وطن خود رحم نمی کنند. تشبثی نمی نمایند و این همه عبادالله مظلوم را که مثل اطفال بی صاحب به دور چاه عمیق نکبت اخرنی جمع شده مترصد افتادن و شکستن

○ گستره فکری طالبوف در باب انسان و ارزشهای متعالی او جای ستایش دارد. آنچه طالبوف بعنوان جامعه فاضله آرمانی اش در سطح بین المللی می شناسد و می شناساند جامعه ای است یکسره اخلاقی و پیشنهادهای او نیز اخلاقی است.

چشم اندازی (چشمگیر) و قبیح بدیهی را می‌گیرد؛ می‌گوید، دلسوزی می‌کند، دهشش کف می‌آورد، دنیارابه هم می‌ریزد و مجلس را با تکرار فواحش بر می‌کنند که: ای بابا ایران فلان است و بهمان وجه بدبختی‌ها که پشت هم ردیف می‌کنند و نهایت امر اینکه «آقا جان کار از کار گذشته، ایران تمام شده، مگر اینکه دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند.»^{۲۵}

آنچه از این سخن بر می‌آید، دیدی معترضان است درباره چگونگی برخورد رجال با گرفتاریهای ایران که بی‌هرگونه بررسی پیرامون آنها، کارهایی بی‌مطالعه و شناخت صورت می‌گیرد که شاید اوضاع را وخیمتر نیز می‌کند؛ دیگر اینکه رجال ایران و قشر باصطلاح فهیم آن نیز تنها کارشان نق زدن و بر شمردن کاستی‌ها است بی‌نشان دادن راهی، که این، ناشی از ناتوانی و دور بودن آنها از شعور و آگاهی است. البته طالبوف، خود پیش از اینکه ریشه و درمان گرفتاریهای ایران را بیان کند، نخست به بیان آنها می‌پردازد که از دید بسیاری کسان سبب نابسامانیها شمرده می‌شود و طالبوف بارد این نظر، آنها را نیز ناشی از نبود چیز دیگری در جامعه ایران می‌داند. از دید طالبوف، شاید رفتار و کردار برخی کسان در پوشش دینی در زمینه «نشر اکاذیب» و «جلوگیری از نشر معاریف و علوم جدید» یا «عزل و خزل رجال مترقی و وطنخواه»^{۲۶} بتواند موجب «خرابی ملک و ملت» شود، اما:

«همه این جَسار تنها ناشی از جهل ملت است و مزید بی‌نظمی نه اینکه علت و سبب بی‌نظمی.»^{۲۷}

از دید طالبوف کسانی نیز که می‌کوشند علل و اسباب نابسامانی را در ایران آن زمان «پولیتیک درباری» و سلطنت مطلقه یا نفوذ خارجی بدانند راه درست نمی‌پویند زیرا:

«رقابت رجال و عمل خلاف درباریان و سلاطین،

و فوت و فنا هستند تفقدی ندارند؟ مگر این هیأت جامعه، اعضای یکدیگر نیستند؟ مگر وظیفه تمدن آنها معاونت همدیگر نیست و یا مأموریت روحانیون، امر به معروف و نهی از منکر نباشد؟ عجبا این همه مردم زنده، که می‌خورند و می‌خوابند، می‌گویند، می‌شنوند، قیام و قعود دارند، نمی‌بینند که چه بساط وحشت و چه دستگاه غم‌انگیز و مصیبت‌فزا در این مملکت گسترده و تولید شده، و نمی‌فهمند که نتیجه این همه خودسری و استبداد و فساد بالاخره نفرت عمومی یعنی غضب الهی و نزول بلای آسمانی یعنی اغتشاش داخله و مداخله اجانب و فقدان استقلال و انقراض سلطنت چندین هزار ساله ایران است.»^{۲۸}

طالبوف همچنین وضع علمی و تبلیغی علمای مذهبی زمانش را به تصویر و نقد می‌کشد و اینکه اینان باشیوه نگریشان به مذهب، مانع هرگونه توسعه و ترقی (ترتیبات و تنظیمات) هستند و سرانجام خوانین را به باد انتقاد می‌گیرد که بپایبند نبودنشان به اصول شرعی و قانونی وضع را بدتر ساخته‌اند.

سپس ادامه می‌دهد که ملت ایران بر اثر ناآگاهی، حتی از پیش آمدها نیز درس عبرت نمی‌گیرد و از خواب غفلت بیدار نمی‌شود، در حالی که «اسرافیل آیام در این شصت سال، چندین بار بلند آواز در صور دمیده» است.^{۲۹}

طالبوف بر این باور است که دانسته‌های جامعه زمان او نادرست و افسانه است و حتی کسانی نیز که دم از يك جامعه بسامان می‌زنند حرفشان روح و خودشان دانش و تجربه ندارند؛ تنها ششلول دارند و مشمت و چماق، و هیچ کس به حرف و باور خویش پایبند نیست. باری:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس^{۳۰}

در بیان علل و درمان بیماری:

از آنجا که طالبوف می‌داند پیش از هر کار در مورد يك بیماری خاص باید علل و اسباب آن بیماری را شناخت و سپس به تجویز راهکارهایی برای از میان بردن آن بیماری پرداخت، ما نیز نخست به علل دشواریها و گرفتاریهای ایران از دیدگاه طالبوف می‌پردازیم:

«اطبای ایران، هر وقت به معالجه شخص ملک و ملت اقدام می‌نمایند قبل از اینکه به تشخیص مرض بپردازند، به تهیه شربت و دوامشغول می‌شوند. تادر مجلسی حرف بی‌نظمی ایران به میان آمد، از حضار هر کس دنباله يك عیب

○ طالبوف بر این باور است که دانسته‌های جامعه زمان او نادرست و افسانه است و حتی کسانی نیز که دم از يك جامعه بسامان می‌زنند حرفشان روح و خودشان دانش و تجربه ندارند؛ تنها ششلول دارند و مشمت و چماق، و هیچ کس به حرف و باور خویش پایبند نیست.

○ از دید طالبوف، چه خوب است که همه کارها بر اساس قانون انجام شود؛ به همین سبب فکر می‌کند که تنها راه حل مشکلات قانون است. اما به این نکته توجه نمی‌کند که مسأله اصلی این است که در باخت‌زمین حکومت قانون بر پایه چه تحول فکری امکان پذیر شده است. این پرسشی بود که او

و ایران شکافی احساس می‌کند و پرسش او نیز دقیق است که این شکاف را چگونه می‌توان پر کرد؛ اما هنگامی که می‌خواهد به پرسش خویش پاسخ دهد راه را نادرست می‌رود و بیشتر نمادهای تجدید را در نظر می‌گیرد. تأکید او بر لزوم حکومت قانون درست است، اما یا به زمینه‌های تحول فکری و اجتماعی در کشوری چون انگلستان در سنجش با ایران توجه نمی‌کند یا آنکه آن را جدی نمی‌گیرد؛ و همین جاست که معلول را در جایگاه علت می‌نشانند.

طالبوف پس از بیان مزایای قانون و منافع آن به روندی که پس از این شناخت باید در پیش گرفته شود می‌پردازد و می‌گوید که زین پس باید «چشم غیرت را گشود و گوش ناموس به آواز خیر خواهان عاقل و وطن‌بداریم و سپس همه اقدامات نافع دولت را تقویت کنیم و از روی قوانین مضبوطه اداره خانه خودمان را، که اجرای او امر شرع شریف و حاوی جمیع جزئیات تمدن و تشخیص حقوق فردی و عمومی و سد سدید به تعدیات اقویاست اقدام نمائیم.»

اگر چنین نشود، طالبوف آینده را نکبت‌بار می‌داند و اینکه آیندگان در صورت ادامه یافتن این جهل و بی‌دانشی و نداشتن قانون در کشور و ندانستن «حقوق وطن‌محبوب» در آینده خانه شاگرد و نوکر و چوپان ملل اجنبی می‌شوند.»

همچنین از دیدگاه او وجود قانون سبب می‌شود که اداره امور دولتی تنظیم شود. ولی روشن است که واضع قانون ملت است و اجرا کننده آن دولت. قانون نباید ناشی از یک یا چند اراده شخصی باشد و دستگاه قانون نباید که از یک منبع مستقیم تعیین شود، زیرا در این صورت روز دوم اجرا، معایب و بی‌تناسبی خود را نشان می‌دهد. بنابراین چنین قانونی از دید طالبوف از ثبات و قدرت لازم برخوردار نیست و ناگزیر

پولیتیک درباری و سیاست مستقله و نفوذ خارجه نیز مزید علت بی‌نظمی و ناشی از ضعف و جهل ماست. در مورد نفوذ خارجه، اگر ما در صدد ترقی برآئیم و استقامت کنیم چگونه آنها می‌توانند صدمه بزنند و رخنه بیندازند. لاجرم این امر نیز مؤید بی‌نظمی است نه علت اصلی آن.^{۲۸}

چنان که دیده می‌شود هیچ یک از این دلایل را که از سوی افراد موهومی گفتگو کننده در کتابهایش به میان آورده شده علت و سبب اصلی نابسامانی‌های ایران نمی‌داند و بر این باور است که سبب اصلی گرفتاریهای ایران یک «کلمه» ساده بیش نیست و همه گرفتاریهای بر شمرده شده نیز از نبود همان یک کلمه ریشه می‌گیرد: قانون.

طالبوف علت اصلی نابسامانیها را نبود «قانون» و اجرا نشدن آن در کشور می‌داند؛ چیزی که از دید او، ما آن را نداریم، نداریم، نداریم.

«... این عدل و اطمینان مال و جان مردم همان قانون مملکت است که هر وقت اسم او برده شود رجال دولت، متنفذین مملکت باری وقایه شأن و مداخل و حفظ مقام و مرجعیت خودشان و برای اینکه با مظلوم در محضر قضاوت عادل در یک خط نایستند، قانون را منتج فساد و بی‌ادبی مردان و بی‌عصمتی نسوان، آزادی شرب خمر و بازی قمار، و ترویج امور خلاف احکام قرآن مبین به قلم می‌دهند. و همصدا شده شریعت را در خطر شمارند. و مردم را به غوغا و شورش وادارند. حال آنکه همه می‌دانند که این سیئات مخالف مدنیّت است، و آنچه مخالف تمدن است در شرع شریف ما که اساس قانون ایران خواهد بود، ممنوع و مادام‌الدهر حرام است. هر مسلمان که قانون را متم شرع و ناظر اجرای احکام شرع نداند باز مسلمان نیست.»^{۲۹}

با این سخن، طالبوف بار دیگر موضع خود را در برابر شرع روشن می‌کند و نشان می‌دهد در حالی که متأثر از دانشهای نو و اندیشه‌های مدرن است، اما آنها را متم شرع می‌داند و در واقع اندیشه‌های مدرن خود را رنگ و بوی دینی می‌بخشد.

از دید او، چه خوب است که همه کارها بر اساس قانون انجام شود؛ به همین سبب فکر می‌کند که تنها راه حل مشکلات قانون است. اما به این نکته توجه نمی‌کند که مسأله اصلی این است که در باخت‌زمین حکومت قانون بر پایه چه تحول فکری امکان پذیر شده است. این پرسشی بود که او به آن توجه نداشت یا نمی‌توانست به آن پاسخ دهد.

مبنای حرکت طالبوف درست است. یعنی او میان اروپا

کفایت نیز با خود او مدفون خاک «کان لم یکن می گردد.»^{۳۲} در این سخن، اگر قانون را چارچوب نظری يك نظام در نظر گیریم و پادشاه را نماد عینی آن نظام، با بیان طالبوف در صورت وجود يك چارچوب نظری و استقرار آن در يك نظام، باز میان رفتن نمادهای عینی آن که در افراد بروز یافته است همچنان ماهیت و کلیت نظام بر جامی ماند و به آن خللی وارد نمی شود و از این رو با از میان رفتن يك فرمانروای عادل یا روی کار آمدن يك فرمانروای ستمگر قانون ثابت می ماند و دستخوش خواستها و امیال افراد نمی شود و مردمان به پشتوانه این چارچوب نظری و مدون راحت و آسایش خواهند یافت.

در ادامه، طالبوف برای تأیید گفته خود، رای و لنترا به میان می کشد و می نویسد:

«طبقه فقرا بدیهی است که از مادر بازمین و پالان نزنایند، همچنان نجبا با مهمیز خلق نشده، پس سلاطین مطلقه و اعوان بی لجام ایشان حق در سواری و بارگیری تبعه مظلومه خود ندارند. اگر متملقین به لزوم این هیئت کثیفه اقامه ادله نمایند و روابط آسمانی نشان بدهند باز بان شمشیر است.»^{۳۳}

بدین سان طالبوف نخستین کاری را که بر نمایندگان ملت واجب می شمارد تدوین قانون اساسی است تا در پرتو آن:

«اصول حق پادشاه، تعیین مخارج درباری، حق تبعه، حق مجلس و کلا، حق سناتور، حق وزراء حق استقلال دستگاه عدلیه واضح و معین و مشخص باشد. تا این سند برقرار نشده نه و کلامی تواند کاری بکنند و نه وزراء مسئول هستند.»^{۳۴}

طالبوف و آزادی:

طالبوف نیز از روشنفکرانی بود که در کنار دیگر اندیشمندان همچون ابوالحسن ایلچی، میرزا صالح شیرازی، مصطفی افشار، رضاقلی میرزا و ملکم خان از تمدن بورژوازی غرب اثر پذیرفته بود. او به درونمایه و مفهوم آزادی می پردازد و می کوشد مفهوم آن را در میان ایرانیان رواج دهد با این امید که روزی ایرانیان نیز از این نعمت بهره مند شوند زیرا به باور طالبوف «آنچه مایه تأسف است این است که ایرانی از عوالم بی خیر واز نعمت الهی محروم مانده، حال آنکه بشر هستند. از سایرین نوع خود بی شبهه استعداد ایشان کمتر نیست. بالطبع بایست این آزادی راداشته باشند.»^{۳۵} طالبوف می افزاید که این آزادی

○ طالبوف نیز از روشنفکرانی بود که در کنار دیگر اندیشمندان همچون ابوالحسن ایلچی، میرزا صالح شیرازی، مصطفی افشار، رضاقلی میرزا و ملکم خان از تمدن بورژوازی غرب اثر پذیرفته بود. او به درونمایه و مفهوم آزادی می پردازد و می کوشد مفهوم آن را در میان ایرانیان رواج دهد با این امید که روزی ایرانیان نیز از این نعمت بهره مند شوند.

هر روز تغییر می یابد. به نظر طالبوف برای اینکه قانون ثبات و قدرت اجرا داشته باشد باید از سوی مجلس شورا که برگزیده ملت است مطرح شود و «اجزای مجلس، آراء خود را در کمال آزادی بیان نمایند و البته در مشاوره مجالس قانون اساسی نیز اختلاف و طرفداری هست اما نبایست که منتج به عداوت شخصی و سوء تدبیر شود.»^{۳۰}

آنچه طالبوف بیان می کند، بیرون شدن «قدرت تمام عیار از دست يك یا چند فرد در رأس نظام است که سبب فساد و نابسامانی در استفاده از قدرت می گردد.»

«در صورت تحقق امر فوق پادشاه چون صورت نماینده وطن است از آن جهت محبوب ماست نه معبود ما، چرا که پادشاه نیز در بشریت خود، هیچ نوع امتیازی از آحاد تبعه خود ندارد.»^{۳۱}

یکی از نکات مهمی که طالبوف بدان توجه دارد استقلال و جدایی وجه نظری نظام سلطنت از شخص پادشاه و فرمانرواست. البته نمی گوئیم که طالبوف این معنارابه همین گونه در ذهن داشته و بیان کرده است، اما هنگامی که از ضرورت وجود قانون و سازمانی که امور کشور باید با آن سامان یابد سخن می گوید، می توان از بیانش مطلب بالا را دریافت:

«گاهی ممکن است سلطان عادل و با کفایت در يك مملکت جلوس نماید؛ شخصاً و ارسای امورات مهمه را مباشر گردد. کمال عدل و نصفت را در حکومت و ریاست خود به کار بندد. ولی چون اداره ملیت در تحت قوانین مملکت مضبوط نیست در حال حیات او تبعه آسوده و تحمیل کمتر مظلوم می شدند اما بعد از وفات او عدل و

بر پایه این دیدگاه و با کمی تسامح می توان طالبوف را پیرو پلورالیسم دینی نیز دانست.

طالبوف به سه گونه آزادی نظر دارد: آزادی عقاید، آزادی قول و هویت و اینکه از این سه، چندین منبع فرعی مشتق است. از آن جمله آزادی انتخاب، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماع، که البته این مشتقات باز هم مقدمه هستند و نتیجه دارند.^{۴۱}

او از حق طبیعی آزادی می گوید و سخن «ران» را یادآور می شود که:

«تظلمات طبیعی بشریت، برادری، برابری و آزادی است. ما برادریم به جهت اینکه همه اولاد آدمیم، برابریم به جهت اینکه امتیازی در ولادت و وفات نداریم، آزادیم به جهت اینکه اگر کسی بفرماید، تا خودمان نخواهیم نشویم و تا نبینیم تفهیم نمی توانیم. پس من ما آزاد از تحت ریاست خود و دیگری است. بنابراین اقتضای طبیعی را نباید مانع خلق شد.»^{۴۲}

از دید طالبوف، این است معنای آزادی، نه آن چیزی که در غرب بر آن نام آزادی می نهند به نظر طالبوف بخش بزرگی از آزادی در باختر زمین سبب گسترش گناهان و بی اخلاقی می شود که در دین ما آنها حرام و ممنوع است. پس آنچه را ما بر آن نام آزادی می نهیم از آنچه در غرب بدان آزادی می گویند، جدا است.

فلسفه حق از دیدگاه طالبوف:

فلسفه حقوق موضوع یکی از گفتارهای هوشمندانه

○ طالبوف به دست آوردن آزادی در ایران را در گرو پرورش و تربیت رجال میهن پرست و آزادیخواه می داند که ایران از ایشان خالی است. از دید او «نباید فراموش کنیم که آزادی ثروتی است عمومی موروثی. لذا بایست تا او را به وارث بالغ تسلیم نمود. به لحاظ اینکه آزادی نه مقدمه است و نه نتیجه یعنی کلمه ای است و رای قاعده منطقی.

«اگر سلب شده جلب نمایند، مغضوب است استرداد کنند و اگر این ثروت افتخار در دینه محفوظ است در آورند و متصرف شوند.»^{۳۶}

طالبوف به دست آوردن آزادی در ایران را در گرو پرورش و تربیت رجال میهن پرست و آزادیخواه می داند که ایران از ایشان خالی است. از دید او «نباید فراموش کنیم که آزادی ثروتی است عمومی موروثی. لذا بایست تا او را به وارث بالغ تسلیم نمود. به لحاظ اینکه آزادی نه مقدمه است و نه نتیجه یعنی کلمه ای است و رای قاعده منطقی. و آنچه که در عالم از همه قواعد منطقی مستثنی است فقط آزادی است ما او را لفظاً و معنأً مجرد می دانیم. بنابراین کسی می تواند حامل او شود که این معنی را درست بفهمد.»^{۳۷}

طالبوف با تأثیرپذیری از اندیشمندان طبیعت گرای باختر زمین، آزادی را از حقوق طبیعی انسان می داند که همواره با اوست و خواهد بود و این حق را نمی توان از او گرفت.

از دیدگاه او این آزادی دو دشمن نیرومند دارد: «یکی منافقین و مستبدین داخله که می خواهند باز مثل قدیم فعال مایرید باشند، خون مردم را بخورند و انقراض ملیت ما را به يك عیش پنج روزه خود بفروشدند که نه غیرت دارند نه مسلمانند و نه ایرانی و ایرانی نژاد.

دشمن دوم که هزار بار قوی تر از اولی است بی علمی و فقر روحانی یا ضعف ایمانی ما می باشد. یعنی به حسنات و سیئات تکالیف شرعی یا حدود روحانی خودمان یقین نداریم.»^{۳۸}

پس «باعقاید باطنی کسی نباید کار داشت. زهی دیوانگی است که شخص در اعمال روحانیه دیگران تصرف نماید و عقاید مردم را مقیاس و ظایف مسئول عنه و اعمال جسمانی و تمدن آنها بداند. بیشتری از موحدین هزار بت در آستین دارند. هر چه خواهی باش. ما را با عقیده تو چه کار آنکه کفر و دین راجع به اوست.

گر جمله کاینات کافر گردد

بر دامن کبریا نشینند گرد.»^{۳۹}

طالبوف می افزاید که یکی دیگر از نموده های آزادی، آزادی ادیان است که آن را چنین بیان می کند:

«از برکت علم و معارف ما فهمیده ایم که ادیان هر قوم از فضایل روحانی و احترام عواید و از خصایص ممدوحه انسانی است. ایام جهل و تعصب گذشته و به دوره آزادی عقاید و احترام ادیان ملل داخل شده ایم.»^{۴۰}

در بیان حکومت:

طالبوف به مفهوم حکومت، دولت، کشور و جامعه نیز اشاراتی دارد، اما گویی گرایش او به ساده کردن این معانی مایه اشتباه شده است.

«سلطنت یا دولت عبارت از يك يا چند مملکت و ملت است. ملت یعنی هیئت جامعه بشری، مملکت یعنی وطن یا مسکن محدود المسافه آن هیئت جامعه که رئیس آن اداره را در هر مملکتی به عنوان تسمیه می نمایند. که بعضی از این رؤسا با القاب مخصوص ممتاز «شاهنشاه» و «ایمپراتور» و عموماً تاجداران در عرایض شفاهی و مکتوبی اعلیحضرت مخاطب مرقوم می شوند.^{۴۷}

حقیقت این است که سلطنت، دولت نیست، مملکت غیر از ملت است و ملت غیر از جامعه بشری، و وطن یا مملکت و ملت و جامعه تفاوت دارد. اما در فلسفه سیاسی جدید درست است که قدرت دولت «ودیعیه» ملت می باشد.^{۴۸} طالبوف در بیان اصلی حاکمیت ملی، بحث روش مندی ندارد.

به واقع طالبوف در مورد حق پادشاه و منبع حقوق او با اینکه از فلسفه خاور و باختر هر دو اثر پذیرفته، اما بیشتر زیر تأثیر فلسفه دوران روشنگری باختر زمین است.

طالبوف از حکومت مطلقه و مشروطه بسیار سخن می گوید و سخت مخالف حکومت مطلقه است و بنیادش را محکوم می کند. او حکومت مطلقه را چنین تعریف می کند: «در چنین مملکتی تخت و تاج را موروثاً مالکند و وزرا نیز تنها در قبال پادشاه مسئول هستند، و اجرای او امر او را

○ می توان گفت که بنیان فکری طالبوف را سیاست عقلی و بنیانهای عقل مدار تشکیل می دهد. طالبوف به روشنی برتر بودن خردورزی و تعقل را در آرای خود به تصویر می کشد و آن را مهمترین و مؤثرترین نیروی پیشرفت و آفرینندگی برای بشر می شمارد و در این زمینه، گاه تأثیرپذیری خود از اندیشمندان خردگرا آشکار می سازد.

طالبوف است. او از ماهیت و منشاء حق، رابطه حقوق فردی و نفع اجتماع، تعارض حقوق ملی و حقوق بین المللی سخن می راند. برهان دیالکتیکی او و ترکیبی که به دست می دهد شایسته توجه است. قانون فیزیک را هم به کار می گیرد که باز نمای اثر فکر علمی بر تعقل اجتماعی اوست. با حق ذاتی انسان آغاز می کند و با مقام انسان پایان می دهد.

حق از دیدگاه طالبوف «قائم بذات» است و هیچگاه از میان نمی رود.^{۴۳} چون با زندگی انسان پدید می آید. سرچشمه آن قانون طبیعی یعنی منیت انسانی است: «من، من، توئی تو، اوئی او»

پس حق از روز تولد تا هنگام مرگ با خود آدم پدید می آید، و رفته رفته «تعلق او به حد تصادف او با حق شخص ثانی در آینده مرور ایام مرئی می گردد.»

اما این حقوق فردی در يك جا از «خصوصیت به عمومیت» می رسد: و عمومیت از بسط «ارتباط و اتحاد افراد» که در واقع نقش «وجود واحد» را می سازند ناشی می شود. به تعبیر دیگر: «وجود جماعت مثل شخص واحد منبع تولید حقوق است، یعنی منیتی دارد و تولید چنان حقوق می کند. بر همین روال از چندین جماعت که وجود واحد ملت را تشکیل نمود، حقوق ملت پدید می آید. و آن از منبع منیت وجود ملت است و تحت همان قانون طبیعی حقوق انسان است.»^{۴۴}

اما تعارض حقوق شخصی با حقوق جمعی چه صورتی به خود می گیرد؟ درست است که «حق قائم به ذات است و مصون از محو و زوال... ولی در تصادف با حق دیگری می تواند تعطیل گردد. یا از ترکیب دو حق، حق ثالثی تولید بکند». بنابراین حق نسبی است.^{۴۵}

او در توجیه بحث فلسفی و انتزاعی دو نمونه عینی می آورد: یکی در تعارض حقوق فردی با نفع عمومی، و دیگر در تضاد حقوق ملی و حقوق بین المللی. در مورد نخست می نویسد:

«از جمله حقوق فردی حق مالکیت است، و از حقوق مالکیت یکی اینکه اراده مالک شرط اصلی سلب مالکیت شناخته شده است. اما اگر قرار شد راه آهن یا تونلی بنا کنند، به حکم «حقوق ملتی» آن حق فردی از مالک سلب می گردد، یعنی قیمت ملک او را می پردازند و آن را به تصرف در می آورند. در مورد دوم نیز به عقیده او حقوق ملی در تعارض «حقوق ملل» دیگر باطل می گردد.^{۴۶} اما نمونه ای که می آورد نماد دقیق و کامل آن نیست.

○ در حکومت توده مردم، اهمیت اکثریت، بی چون و چرا است. دموکراسی به معنای حکومت نمایندگان ملت است که اختلافات خود را هرگز پنهان نمی دارند و نظرات گوناگون را بیان خواهند کرد، بی اینکه بر بهترین بودن آنها پافشاری کنند. بهترین یا گزیده ترین راهکارها بر پایه اکثریت عقاید به دست خواهد آمد و رسیدن به چنین وضعی، در گرو برخورد عقاید و تعامل افکار و گردن نهادن به رأی اکثریت است.

قبل از وقوع حوادث آنهار امطلع و مسبوق نمایند. ۴۴
او اثر استبداد بر فرهنگ عمومی را مایه گسترش چاپلوسی و مدیحه سرایی می داند: «کتب ادبیات ماهمه حاکی از تملق و تحمل ظلم و فساد و استبداد و اجبار است. سلطان از واهمه نفرین، به درویش و سادات خوش گوید و انعام دهد و رجال مانیز از سر جهالت کاری جز به صلاح خویش نکنند.» ۴۵

او استبداد را مانع پیشرفت جامعه و تلاش و خلاقیت انسانها می داند که «از ترس و واهمه نمی توانند روی پای خویش بایستند و کارهای مفیده انجام دهند.» ۴۶

طالبوف، ناسیونالیسم، استعمار:

خوب است بحث ناسیونالیسم در اندیشه طالبوف را با دو جمله بسیار گویا آغاز کنیم که روشنی شگرفی به نگاه او می بخشد:

«وطن معشوق من است، وطن معبود من است، معبود حقیقی از ستایش بندگان خود مستغنی است، اما وطن محتاج پرستش اینای خود می باشد.» ۴۷

«بنده محب عالم و بعد از آن محب ایران و بعد از آن محب خاک پاک تبریز هستیم. چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم.» ۴۸

بر پایه همین شیوه تفکر است که طالبوف همه کسانی را که «در راه وطن به زحمات نافع اقدام می نمایند و در حفظ

می کنند و قانون مخصوص ندارند و یا اگر دارند وضع و اجرای آن به هم مخلوط است.» ۴۹

به نظر طالبوف در چنین جامعه ای به سبب نبودن قانون «جان و مال و اختیار تبعه در قبضه اقتدار اعلیحضرت است. تبعه و رعایا تنبیه هیچ تقصیر را قبل از صدور نمی دانند. گاهی آدم کشنده را می نوازند، گاهی مقتول را بیگناه می سازند، ریاست ممالک را به حکام می فروشند، مالیات تبعه را به اجاره می دهند.» ۵۰

چنانکه می بینیم، طالبوف در توضیح نظام و حکومت مطلقه به وضع ایران نظر دارد و این نشان دهنده ناخرسندی او از وضع نظام در آن دوران است: «اجرای اوامر موقوف به کثرت پیش کشی است، هر کس برای خود حقی می تراشد؛ علما بیرون وظیفه خود ریاست می کنند. مظلومین امکان زیستن در وطن مالوف خود را نداشته به بلاد خارجه جوقه جوقه مهاجرت می نمایند، اقویا بر ضعفا دست یازند و اجامر و اوباش به اسم نوکر باب، به چاپیدن مردم می پردازند.» ۵۱

در دیدگاه طالبوف این حکومت و نظام از بدترین نظامها است که می تواند وجود داشته باشد «اما سلطنت مشروطه آن است که علیرغم موروثی بودن تخت و تاج مملکت، اداره مملکت را قانون اساسی در مجلس «سناتو» یا نجبا که پادشاه تعیین می کند، و مجلس و کلا که ملت از میان خود منتخب می نمایند قسمت شده، تدبیر مصالح جمهور، تعیین بودجه، وضع قانون و اعلان جنگ و صلح همگی موقوف به رد و قبول این دو مجلس است.» ۵۲

پس طالبوف از حق محدود پادشاه در سلطنت مشروطه سخن می گوید که «وزرا نیز در محضر مجلس مبعوثان از تمرد احکام، و اجرای اوامر غیر مشروعه و خیانت و انحراف از وظیفه خود مسئول می باشند و بعد از تحقیق تحت مجازات واقع می شوند.

ولی هرگاه مملکت تاج و تخت ندارد دورئیس نیز موروثی نیست، و مردم و کلای خود دورئیس مملکت را انتخاب می کنند و موقتی است او را پرزیدنت یا رئیس جمهور گویند. و حکومت وی را جمهوری و لفظ جمهوریت کافی است بدانند که در چنین ملکی همه یکسان و بالسویه انسان هستند.» ۵۳

سرانجام طالبوف درباره حکومتی که می تواند کشور را به خوشبختی برساند و پیشرفت دهد چنین می گوید: «در مرکز مملکت تشکیل اداره محیر العقول سلطنت مشروطه الزامی است. جهت به ثمر رساندن احداث مدارس و مکاتب و تولید و تربیت علمای علم معاش و اخلاق که ملت خود را صدسال

شود، مذبذب دولت و ملت اختلاف کلمه و تنفر شدید پدید آید، و خودشان شمارا دعوت نمایند تا بیرق شما به ایران داخل شده، بی جنگ و خونریزی حکومت را دفع دهند و تابع شما شوند.»^{۶۳}

این سخن که ساخته طالبوف است، به خوبی گویای چگونگی رفتار و هدفهای روسیه در ایران است و می تواند تصویری از چگونگی دخالت‌های روسیه در ایران به دست دهد. طالبوف از زبان ولف ادامه می دهد: «هنوز کار به اینجا نرسیده از جلفا گرفته تا سرخس، اراضی حاصلخیز آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان را مطلقاً ملك خویش می شمارید. و در دل دارید از خراسان تا بندرعباس راه آهن بسازید که از پطرزبورغ به سواحل عمان، در ده روز سوق لشگر و مهمات دیگر بتوانید و از مخالفت بسته شدن کانال سویس (سوئز) نسبت به عبور کشتیها تا آن آسوده شوید؛ بعد از آن نیز تصرف اقلیم آسیا را قبول آسمانی خود بدانید و سر نوشت ملتی را به قلم دهید.»^{۶۴}

طالبوف به روسیه و سیاستهای آن کشور در ایران بدبین تر است و این نکته در بیان دالگور کی هنگامی که می خواهد به ولف پاسخ گوید مشهود است:

«شما هر چه با طلاق لسان و غروریت بیان در دوستی ایران تفریر کنید، همه راجع به هند و مخالفت با روس است. ایرانی بهتر می داند که انگلیس از لندن یا هندو کش با آن لشگر معدود تا بیاید ایرانی را از چنگ روس خلاص نماید، سواره تر کمان و قزاق در دو هفته تهران را با مشی مسروعه تسخیر کرده باشد. این است که نفوذ ما در ایران دائم الاجرا است و رجال دولت مطیع اوامر ما می باشند.»^{۶۵}

طالبوف و مشروطیت:

طالبوف برای آشنا کردن ایرانیان به نظام مشروطه، شرحی، درباره کشورهای مشروطه اروپا می دهد و بویژه برای آموختن آن به ایرانیان ترجمه قانون اساسی ژاپن را می آورد.

پیش از پرداختن به بحث طالبوف درباره مشروطیت در ایران به دو محور دیگر در اندیشه‌های او اشاره می کنیم.

از نکات درخور تأمل در اندیشه‌های طالبوف، حق شورش بر ضد استمگاری است که آن را تا استمگر کشی پی می گیرد و چنین برهان می آورد:

«تعالیم آسمانی راه راست، و عدل و نصفت را نشان

○ باتوجه به میهن دوستی طالبوف و حساسیتی که در این زمینه نشان می دهد طبیعی است که به مسئله استعمار نیز بپردازد. او شیوه‌های استعماری و چپاول شدن ایران از سوی استعمارگران بویژه استعمارگران انگلیسی و روسی را به خوبی در کتاب سیاست طالبی در گفتگوی خیالی دو وزیر مختار روسیه و انگلیس در ایران به تصویر می کشد.

ناموس وطن و ملت آن را به درهم و دینار فروشند» بزرگوار و میهن پرست می داند که «اخلاف حالیه و آتیه وطن باید همیشه برای تشویق دیگران و تحریک غیر تمندان بشتابند و روز ولادت و وفات او را از ایام تشریفات معنی قرار دهند.»^{۵۹}

طالبوف بر پایه میهن دوستی و نگاه عاشقانه اش به کشور، کاربرد کالاهای غربی و الگوبرداری از آنها را سخت نکوهش می کند و می گوید: «در عوض دیدن مال الصناعه مملکت غریبان عبرت بگیریم و حرکت کنیم. در حالی که صدای به هم خوردن آویز و شق شق و تلو تلو آنها در نظرمان جلوه گر شده و اسباب خود فروشی و امتیاز ما شده است.»^{۶۰} طالبوف دوست داشتن وطن را ناشی از ایمان می داند^{۶۱} و می نویسد: «غیرت، حیثیت و عصیبت بشری فقط در حفظ عزت وطن و ناموس وطن و ازدیاد ثروت وطن و تربیت اولاد وطن و اقدام مذهب و رسوم وطن است و بس»^{۶۲}

باتوجه به میهن دوستی طالبوف و حساسیتی که در این زمینه نشان می دهد طبیعی است که به مسئله استعمار نیز بپردازد. او شیوه‌های استعماری و چپاول شدن ایران از سوی استعمارگران بویژه استعمارگران انگلیسی و روسی را به خوبی در کتاب سیاست طالبی در گفتگوی خیالی دو وزیر مختار روسیه و انگلیس در ایران به تصویر می کشد:

سر دور موند ولف وزیر مختار انگلیس به دالگور کی وزیر مختار روسیه در ایران درباره سیاست روسیه در ایران می گوید: «هدف شما از تقویت وضع موجود در ایران یعنی حمایت از اداره ظالمه است که تبعه از حکومت منزجر

تصویر می‌کشند و آن را مهمترین و مؤثرترین نیروی پیشرفت و آفرینندگی برای بشر می‌شمارد و در این زمینه، گاه تأثیرپذیری خود از اندیشمندان خردگرا را آشکار می‌سازد.

اما شاید نتوان طالبوف را از نظر اندیشه سیاسی در چارچوبی اندیشه‌ای که خواست خودش نیز باشد جای داد. تکیه‌گاه عقلی طالبوف روشن است و او در جای جای آثارش بر آن تأکید می‌کند. اما در باب اندیشه سیاسی، خودش به گونه روشن تکیه‌گاهی معین برای خویش قرار نمی‌دهد. از این رو چارچوب زیر برای اندیشه سیاسی طالبوف، چارچوبی است که نگارنده با توجه به گفته‌ها و نوشته‌های طالبوف در نظر گرفته است. زیرا طالبوف، خود مکتب یا ایدئولوژی یا اندیشه سیاسی ویژه‌ای را بیان نمی‌کند و نظام سیاسی مشخصی را در نظر ندارد.

اگر بتوان و بخواهیم اندیشه‌های سیاسی طالبوف را در نظامی سیاسی بگنجانیم، که کمتر تولید اشکال کند، باید بگویم که ستون نظرات او «دموکراسی» است.

دموکراسی در ساده‌ترین تعریف از بُعد سیاسی که با تأیید همگانی روبه‌رو است، عبارت است از حکومت به وسیله مردم بر مردم.^{۷۰} دموکراسی امروزه در اصطلاح سیاسی به مفهوم برتری قدرت مردمان و اداره حکومت به دست مردمان و گونه‌ای حکومت جمعی است، زیرا در آن اعضای اجتماع، در تعیین راهبرد سیاسی برای کل اجتماع شرکت می‌کنند.^{۷۱} او در این زمینه برای افراد جامعه حق شرکت [در حکومت] قائل است. دموکراسی حکومتی جمعی است که در آن، از بسیاری جهات، اعضای اجتماع

○ طالبوف در کتابها، و مقاله‌ها و نامه‌های خود آزادی و مشروطیت را بی چون و چرا برای ایران لازم می‌شمرد، ولی نه چنان بی قید و شرط که مشکلات دیگری از آن بیرون آید. او در کتاب *مسائل الحیات نظرات خود را در این باره بیان داشته و در پایان آن ترجمه‌ای از قانون اساسی ژاپن برای آگاهی خوانندگان به دست داده است.*

داده‌اند. هر کس بخواهد این اعتدال را برهم زند و به حقوق مردم تعدی بکند، باید نخست او را با پند و اندرز، بعد با تعزیر و بالاخره اگر نشد با نفی و قتل و اعدام دفع کنیم.»^{۶۶}

نکته دیگر، توجه طالبوف به روح زمانه است. او سیر تحول تاریخ را محتوم می‌شمارد و در این باره به آرای برخی اندیشمندان اجتماعی تکیه می‌کند. یکی می‌گوید: «تاریخ زمان ما اجتماع ضدین را نمی‌پذیرد. به گفته دیگری: حکومت ظلم موقتی است و سرانجام سیل مکافات شدت پذیرد و ریشه ستمگری را بسوزند.»^{۶۷}

طالبوف در کتابها، و مقاله‌ها و نامه‌های خود آزادی و مشروطیت را بی چون و چرا برای ایران لازم می‌شمرد، ولی نه چنان بی قید و شرط که مشکلات دیگری از آن بیرون آید. او در کتاب *مسائل الحیات نظرات خود را در این باره بیان داشته و در پایان آن ترجمه‌ای از قانون اساسی ژاپن برای آگاهی خوانندگان به دست داده است.*

همچنین در رساله «ایضاحات در خصوص آزادی» که رساله‌ایست درباره فواید مجلس شورای ملی و لزوم برپا کردن آن، نظرات خود را بیان می‌کند و در همان حال به این نکته می‌پردازد که آزادی بی بندوبار سودمند نیست و می‌کوشد مردمان را به این معنی متوجه کند. در نامه‌ای به میرزا ابوالقاسم آذر مرثضوی می‌نویسد:

«باری باید ایستاد و کار را ساخت و شهید و وطن شد. در کارهای خظیر از این دو، یکی ناگزیر است. به خدای لایزال اگر این مجلس و یکصد و شصت و چند نفر و کیل متفق باشند و معتدل حرف بزنند و به دست حکومت اسباب علائم ضعف و سوءظن ندهند و اول از تعلیم و تربیت ملت شروع نمایند همه اروپا را متعجب کنند.»^{۶۸}

همچنین پس از به توپ بسته شدن مجلس در نامه‌ای به علی اکبر دهخدا می‌نویسد:

«در خصوص نشر صوراسرافیل امیدوارم که بزودی تمام پراکنندگان وطن باز به ایران برگردند و در عوض مجادله و قتال در خط اعتدال کار بکنند.»^{۶۹}

شناخت اندیشه سیاسی طالبوف:

بنیادهای فلسفی و مبادی فکری طالبوف را توضیح دادیم. می‌توان گفت که بنیان فکری طالبوف را سیاست عقلی و بنیادهای عقل مدار تشکیل می‌دهد. طالبوف به روشنی بر تر بودن خردورزی و تعقل را در آرای خود به

به گونه مستقیم یا غیر مستقیم، در گرفتن تصمیماتی که به آنها مربوط می شود شرکت دارند، یا می توانند شرکت داشته باشند.

آنچه نظر طالبوف را تأمین می کند دموکراسی مبتنی بر نمایندگی است که پس از سده هجدهم پا گرفت، نه يك دموکراسی مستقیم به شیوه آتن. این دموکراسی مبتنی بر نمایندگی، دور از هر گونه نابرابری، افراد جامعه را دارای حق مشترک و برابر برای مشارکت در امور سیاسی می داند. از این رو آنچه در ذهن طالبوف می گذرد حکومت همه مردمان است که از راه نظام گزینش نمایندگان صورت می گیرد.

با تحقق یافتن شرایط دموکراسی است که می توان گفت حکومت توده مردم به درستی تحقق یافته است؛ چیزی که طالبوف بدان باور دارد و خواستار تحقق بخشیدن به آن است. در حکومت توده مردم، اهمیت اکثریت، بی چون و چرا است. دموکراسی به معنای حکومت نمایندگان ملت است که اختلافات خود را هرگز پنهان نمی دارند و نظرات گوناگون را بیان خواهند کرد، بی اینکه بر بهترین بودن آنها پافشاری کنند. بهترین یا گزیده ترین راهکارها بر پایه اکثریت عقاید به دست خواهد آمد و رسیدن به چنین وضعی، در گرو برخورد عقاید و تعامل افکار و گردن نهادن به رأی اکثریت است.^{۷۲}

شاید با توجه به نظرات طالبوف در مورد آزادی و باور استوار و روشنی که به آزادی دارد، کسانی او را در جرگه لیبرالها یا پیروان اصول لیبرالی قرار دهند ولی باید گفت که لیبرالیسم از حاکمیت اکثریت مورد نظر طالبوف فراتر می رود. لیبرالها در اساس با حکومت اکثریت ناسازگارند زیرا آن را خطری جدی برای آزادی مورد نظرشان می دانند و دموکراسی را خطری ذاتی برای آزادی فرد به شمار می آورند. لیبرالها از اندیشه حاکمیت اکثریت در هر شرایطی ناخشنودند.^{۷۳} چنین حکومتی خلاف این آموزه لیبرالی است که جامعه از افراد یا گروههای جداگانه، هر يك با خواستها و منافع ویژه تشکیل می شود.^{۷۴}

اما چنانکه در مورد طالبوف دیدیم آزادی مورد نظر او همان آزادی مطرح شده در دموکراسی است و با آزادی لیبرالی بسیار متفاوت است. طالبوف با آزادی بیش از اندازه لیبرالی مخالف است و این نظر، به مخالفتش با سرمایه داری نیز می انجامد، زیرا آن را سبب گسترش ظلم و ستم در جامعه می داند. همچنین او خواهان مشارکت مردمان در حکومت و

دخالت محدود دولت برای حفظ منافع عموم و رفع فقر و ستم است که با آموزه های لیبرالی در تضاد قرار می گیرد. از این رو آنچه طالبوف با عنوان آزادی و شاخه های آن بیان می کند، در چارچوب دموکراسی جای می گیرد.

در بخش اقتصادی نیز با اینکه شاید کسانی در نگاه نخست طالبوف را در جرگه پیروان سوسیالیسم جای دهند (چنان که آقای آدمیت در کتاب اندیشه های طالبوف تبریزی کرده اند)^{۷۵} اما با نگاهی ژرفتر به آموزه های دموکراسی و سوسیالیسم باید پذیرفت که در این زمینه نیز اندیشه های طالبوف در نظام فکری دموکراسی جای می گیرد.

درست است که طالبوف در کنار اعتقاد به آزادی به برابری نیز دلبستگی دارد، اما این برابری، در حق جاری است و به معنای برابری اقتصادی نیست که سوسیالیستها از آن با عنوان دموکراسی اقتصادی یاد می کنند. اینکه طالبوف از سوسیالیسم با عنوان «علم اصلاح حالت فقر و رفاهیت محتاجین» یاد می کند و دخالت مستقیم دولت را در تنظیم و تعدیل ثروت می پذیرد، نشانگر نزدیکی او به سوسیالیسم نیست^{۷۶} زیرا سوسیالیسم آموزه هایی دارد که از افکار طالبوف بسیار دور است، همچون مالکیت اشتراکی و زیر بنا بودن اقتصاد و رو بنا بودن سیاست و فرهنگ؛ که طالبوف به هیچ يك از اینها باور ندارد. اگر بخواهیم نظرات اقتصادی طالبوف را به سوسیالیسم نزدیک و بر پایه آن بدانیم، دیگر ویژگی های سوسیالیسم نیز باید با اندیشه های او هماهنگ و همخوان باشد. «اصلاح حالت فقر و رفاهیت محتاجین» و حتی میزانی از دخالت دولت در توزیع ثروت، خود گویای نزدیکی طالبوف به نظام فکری دموکراسی است. زیرا به نوشته کارل کوهن، هیچ اجتماعی نمی تواند در بلندمدت به حکومت مستقل امید داشته باشد مگر آنکه اعضایش تا اندازه ای از رفاه مادی بهره مند باشند. از آنجا که دموکراسی نظامی است مشارکتی، در اصل به استعداد شهروندان برای ایفای يك نقش پویای اجتماعی بستگی دارد. هر دموکراسی سالم، شهروندان سالم می خواهد.^{۷۷} بنابراین می توان گفت که طالبوف «اصلاح حالت فقر» را برای برقراری يك جامعه استوار بر دموکراسی می خواهد، زیرا با سخنانش در زمینه قانون و آزادی، خواهان مشارکت مردمان در امور جامعه است.

منابع

۱. عبدالرحیم طالبوف، کتاب احمد، ج ۱ به کوشش مومنی، تهران، کتابهای جیبی، تیرماه، ۱۳۴۶، ص ۱۳

۲. عبدالرحیم طالب‌آف، مسالك المحسنين، چ دوم، تهران، شبگیر، ۱۳۵۷، ص ۱۳۶
۳. طالب‌آف، کتاب احمد، ص ۱۳
۴. همان، ص ۸۶
۵. فریدون آدمیت، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ص ۲۰
۶. عبدالرحیم طالبوف، مسائل الحیات، بکوشش باقر مومنی، تهران کتابهای جیبی، ۱۳۴۶
۷. همانجا
۸. طالب‌آف، مسالك المحسنين، ص ۶۵
۹. همانجا
۱۰. همان، ص ۱۳۶
۱۱. عبدالکریم سروش «حقانیت، عقلانیت، هدایت»، کیان، ش ۴۰، ص ۹ و ۸
۱۲. طالب‌آف، مسالك المحسنين، ص ۱۸۳
۱۳. همان، ص ۶۴
۱۴. طالب‌آف، مسائل الحیات، ص ۱۶۸
۱۵. —، کتاب احمد، ص ۱۲۶
۱۶. —، مسائل الحیات، ص ۲۱۰
۱۷. همان، صص ۱۸۰-۱۷۷
۱۸. طالب‌آف، مسالك المحسنين، ص ۲۶۸
۱۹. آدمیت، پیشین، ص ۲۴
۲۰. همان، ص ۲۵
۲۱. طالب‌آف، مسائل الحیات (در کتاب احمد)، ص ۱۷۰
۲۲. عبدالرحیم طالبوف، سیاست طالبی، به کوشش رئیس‌نیا، صص ۱۲۱ و ۱۲۰
۲۳. همانجا
۲۴. ایرج افشار، آزادی و سیاست، ص ۴۲
۲۵. طالبوف، پیشین، صص ۸ و ۱۲۷
۲۶. همان، صص ۶ و ۱۲۵
۲۷. همان، ص ۱۲۵
۲۸. همانجا
۲۹. طالبوف، مسائل الحیات (در کتاب احمد) ص ۲۰۹
۳۰. طالب‌آف، سیاست طالبی، ص ۱۱۴
۳۱. همانجا
۳۲. طالبوف، کتاب احمد، ج ۲، ص ۱۳۰
۳۳. همان، ص ۱۹۷
۳۴. افشار، پیشین، ص ۱۲۱
۳۵. طالبوف، مسائل الحیات، ص ۱۸۹
۳۶. همانجا
۳۷. همانجا
۳۸. همان، ص ۱۱۱
۳۹. همان، ص ۱۴
۴۰. همان، ص ۱۸۱
۴۱. همان، صص ۱۸۷-۱۸۹
۴۲. طالبوف، مسالك المحسنين، ص ۱۸۵
۴۳. همان، ص ۱۷۷
۴۴. همان، ص ۱۷۵
۴۵. همان، ص ۱۷۷
۴۶. همان، ص ۳۷
۴۷. طالب‌آف، کتاب احمد، ص ۱۲۷
۴۸. همان، ص ۱۲۸
۴۹. همان، ص ۱۲۷
۵۰. همانجا
۵۱. همان، ص ۱۲۰
۵۲. همان، ص ۱۲۸
۵۳. همان، ص ۱۲۹
۵۴. طالبوف، مسالك المحسنين، صص ۶ و ۲۶۵
۵۵. همان، ص ۷۶
۵۶. همان، ص ۱۸
۵۷. طالبوف، مسائل الحیات (مجموعه کتاب احمد)، ص ۱۴۷
۵۸. افشار، پیشین، ص ۹
۵۹. طالبوف، کتاب احمد، ج ۲، ص ۱۰۱
۶۰. همان، ص ۸۰
۶۱. همان، ص ۸۹
۶۲. همان، ص ۹۲
۶۳. طالبوف، سیاست طالبی، صص ۴۲ و ۴۱
۶۴. همانجا
۶۵. همان، ص ۴۳
۶۶. آدمیت، پیشین، ص ۴۹
۶۷. همان، ص ۵۰
۶۸. افشار، پیشین، ص ۱۸
۶۹. همانجا
۷۰. کارل کوهن، دموکراسی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۲۱
۷۱. غلامرضا علی بابائی، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۱ و ۲، تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۹۵
۷۲. همان، ص ۲۹۶
۷۳. آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس فجر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۷، ص ۱۱۳
۷۴. همانجا
۷۵. آدمیت، پیشین، ص ۶۷
۷۶. همانجا
۷۷. کوهن، همان، ص ۱۶۴